

عرض کردیم امام سجاد(ع) در این فرازی که به حق گوش مربوط است می‌فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ السَّمْعِ فَتَنْزِيهُهُ عَنِ أَنْ تَجْعَلَهُ طَرِيقاً إِلَى قَلْبِكَ إِلَّا لِفُؤَاهَةِ كَرِيمَةٍ تُحَدِّثُ فِي قَلْبِكَ خَيْرًا أَوْ تَكْسِبُ خُلُقاً كَرِيماً فَإِنَّهُ بَابُ الْكَلَامِ...»، که دلیلش را ذکر می‌کند. عرض کردیم حق گوش از دید امام سجاد(ع) دو چیز است؛ کأن گوش دو حق بر انسان دارد. ولی قبل از اینکه به بیان این دو حق بپردازیم، تا اینجا گفتیم که گوش و چشم ابزارهای معرفت و آگاهی انسان هستند؛ و نیز گفتیم گوش دروازه قلب انسان است، قلعه است، نگهبان و مرزبان قلعه قلب و دل انسان است. چشم هم همینطور؛ این دو ابزارهای معرفت و آگاهی انسان هستند و مرزبانان قلب انسان، که آنها می‌توانند اجازه دهند هر چیزی وارد این قلعه شود. چشم و گوش به عنوان نگهبانان سرزمین دل و روح انسان می‌توانند اجازه دهند که شرور وارد قلب و دل انسان شود یا خیر.

تقدم گوش بر چشم

در این میان، گوش مهم‌تر از چشم است؛ یعنی در بین این دو قلعه‌بان و نگهبان و دروازه‌بان سرزمین دل و روح انسان، از بین این دو، گوش مهم‌تر از چشم است. چرا گوش مهم‌تر است؟ این هم مستند به یک واقعیاتی است و هم مستند به نقل، هم در قرآن و هم در روایات؛ که گوش مقدم بر چشم است. اما آنچه که به عنوان امور واقعیه در مقایسه این دو عضو بدن انسان می‌توانیم بگوییم، یافته‌های علمی است.

وجه اول: یک جهت اهمیت و وجه تقدیم گوش بر چشم این است که انسان که متولد می‌شود، اولین حس او که منجر به عکس‌العمل در او می‌شود، گوش است و حس شنوایی. بچه از همان ابتدا نسبت به صدا عکس‌العمل نشان می‌دهد، در حالی که چشمش تا مدت‌ها نمی‌بیند. یعنی اگر شما در مقابل چشم او چیزی را حرکت دهید، در اوایل هیچ عکس‌العملی ندارد؛ به مرور این حرکت‌ها برای او قابل توجه می‌شود و چشمش را به موازات این حرکات، به حرکت درمی‌آورد. اما از همان لحظه‌های اول تولد در مقابل صدا عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ هر صدایی حالا بعضی کمتر و بعضی بیشتر، در او یک عکس‌العملی ایجاد می‌کند. پس معلوم می‌شود که یک حس ممتازی است؛ یعنی اولین حسی که در انسان آغاز به فعالیت می‌کند، حس شنوایی است؛ در حالی که چشم این چنین نیست. حالا ممکن است شدت و ضعف صداها در نحوه عکس‌العمل او یا اصل عکس‌العمل او تأثیر داشته باشد ولی اینکه اصل این حس از همان ابتدا وجود دارد، این یک وجه اهمیت است.

وجه دوم: این است که فعالیت حس شنیداری انسان دیرتر از حس بینایی متوقف می‌شود؛ کسی که می‌خواهد خواب برود یا مثلاً در شرف خوابیدن است، حتی اگر چشم‌های او نبیند و بسته باشد، اما صداها را می‌شنود. یعنی حس شنوایی دیرتر از فعالیت باز می‌ماند نسبت به چشم. آن آغازش است و این هم در طول زمان؛ البته منظور این نیست که در پیری اول مثلاً چشم از کار می‌افتد و بعد گوش؛ حالا به جهت عوارضی ممکن است اینها تغییر کند، ولی به طور کلی گوش برای توقف فعالیت‌های خودش نیازمند مقدمات و زمان طولانی‌تری است. لذا شما ببینید در مورد اصحاب کهف که چند صد سال در غار به خواب رفته بودند؛ خداوند می‌فرماید: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا»، می‌گوید ما بر گوش آنها در آن غار چند سالی پرده انداختیم؛ برای اینکه نشوند. اگر این شنیدن‌ها متوقف نمی‌شد، بالاخره چه‌بسا ممکن بود این خواب اینقدر طولانی نشود. درست است کأن بیهوش شدند ولی این پرده روی گوش آنها انداخته شد. این تعبیر قرآن است. نمی‌گوید ما پرده روی چشم

آنها انداختیم، چون چشم خودبه‌خود موقع خوابیدن بسته می‌شود؛ اما این بسته شدن چشم لزوماً به این معنا نیست که گوش هم از کار بیفتد.

وجه سوم: این است که حوزه فعالیت و تحرک گوش و حس شنیداری، وسیع‌تر از حوزه فعالیت و تحرک حس بینایی است. این محدودیت و وسعت خیلی مهم است؛ چشم در یک جهت فقط فعالیت می‌کند؛ آنچه که در محدوده دید قرار گیرد. یعنی انسان محدوده‌ای را می‌بیند که مقابل او و در محدوده دید اوست؛ یا حتی اگر انسان به یک جهت توجه کند، جهات اطراف و پیرامون را نمی‌تواند ببیند. اما در مورد شنیدن اینطور نیست. گوش همه محیط پیرامون را می‌تواند درک کند و بشنود؛ صداها را من خلف، من وراء، یمین و یسار، از همه طرف می‌تواند بشنود. خود این وسعت دامنه فعالیت گوش و گستردگی که این عضو در کارهای خودش دارد، طبیعتاً اثربخشی آن و کارآیی آن را از چشم بیشتر می‌کند.

وجه چهارم: این است که اگر راه کسب آگاهی و معرفت به وسیله چشم مسدود شود، انسان از طریق شنیدن می‌تواند این آگاهی‌ها را برای خودش ایجاد کند. اما اگر راه گوش مسدود شود و این حس را از دست بدهد، با دیدن چه‌بسا نتواند این آگاهی‌ها و معرفت را برای خودش فراهم کند. به عبارت دیگر، برای تعلم و یادگیری و ارتقاء آگاهی‌ها، از دست دادن گوش شاید سخت‌تر باشد تا از دست دادن چشم.

اینهایی که اینجا می‌گوییم البته مطلق نیست؛ قاعده را عرض می‌کنیم و الا ممکن است کسی نقض کند در مواردی یکی از این امور را، اما مجموعاً این امور قابل انکار نیست و اموری است که به حسب تجربه و تحلیل واقعیت کارکرد این دو عضو، قابل ارائه است. بر این اساس گوش مقدم بر چشم است.

وجه پنجم: در آیات قرآن و در برخی روایات هم این به وضوح مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً در آیات قرآن شاید حدود ۱۹ بار سمع و بصر با هم ذکر شده است. در این ۱۹ بار، ۱۷ مرتبه سمع مقدم شده بر بصر. این تقدیم بی‌جهت نیست؛ مثلاً در آیات قرآن دارد «سَمِعَهُمْ وَابْصَارَهُمْ»، «فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ»، «وَوَحَّيْنَا عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً»، که نوعاً سمع مقدم شده است؛ تقدیم سمع بر بصر خودش به نوعی حاکی از همین نکته‌ای است که ما گفتیم. سمع در قرآن به صورت جمع نیامده، اسماع نداریم در مقابل ابصار، اما کثراً ابصار به کار رفته، این برای این است که سمع خودش صیغه جمع است یا اسم جمع است و آن شمول و گستردگی که گفتیم به نوعی از آن قابل استفاده است. در این روایات هم به این مسأله اشاره شده، لذا می‌بینیم امام سجاد(ع) حق سمع را مقدم می‌کند بر حق بصر.

بعد از اینکه وجه این تقدیم معلوم شد، حالا حضرت می‌خواهد دو حق گوش را برای ما بیان کند. می‌گوید: «فَتَنْزِيهُهُ عَنْ أَنْ تَجْعَلَهُ طَرِيقاً إِلَىٰ قَلْبِكَ إِلَّا لِفَوْهَةٍ كَرِيمَةٍ»، فَوْهَه یعنی چه، ریشه آن چیست و به چه معناست؛ «أَوْ تَكْسِبُ خُلُقاً كَرِيماً»، این دو را باید توضیح دهیم.

«والحمد لله رب العالمين»